

استالینیزم، مائوئیزم و بنیادگرایی اسلامی

پاسخی به نقد "بهمن ادیب" بر نوشته ی من برادران و رفقا!



بهروز صفری

تاریخ و ادبیات مارکسیستی

استالینیزم - مانوئیزم، و بنیادگرایی اسلامی

پاسخی به نقد "بهمن ادیب" بر نوشته‌ی من

برادران و رفقا!

از طرف یکی از دوستان مطلع شدم که آقای محترمی به نام «بهمن ادیب» سلسله مقالاتی در نقد نوشته‌ی نه چندان بلند من با عنوان «وحشی‌ها دنیا را نابود می‌کنند» در سایت‌های اینترنتی منتشر کرده است. نوشته «بهمن ادیب» از نظر محتوا بی‌اهمیت‌تر از آن است که خط به خط نیاز به پاسخگویی داشته باشد و یقیناً از حوصله‌ی خوانندگان هم خارج است. اما نگاهی به مواضع او می‌اندازیم تا برخی واقعیات را راجع به ماهیت صفت‌بندی‌ها در درون جنبش چپ شناسایی کنیم.

(عنوان مقاله وی: «پیرامون "تفکر"ی که امپریالیزم جهان‌خوار آمریکا را هم‌تراز "اسلام سیاسی" و... قلمداد می‌کند» <قسمت اول> <قسمت دوم> <قسمت سوم>. ضمناً علاقمندان می‌توانند مجموعه‌ای از نوشته‌های «بهمن ادیب» را در اینجا بخوانند).

متأسفانه پس از خواندن سه قسمت اول مقاله‌ی ایشان (که تا این لحظه منتشر شده) هیچ نکته‌ی ای در نوشته‌ی وی که بشود در موردش بحث کرد پیدا نکردم. چون آقای «بهمن ادیب» از ابتدا با این پیش فرض که من «حکمتیست» هستم و با یک دید قبلی نسبت به پیروان منصور حکمت، من را عامل امپریالیزم دانسته است.

بار اول که نوشته‌ی ایشان را داشتم می‌خواندم تصور کردم از طرف یکی از هواداران سرسخت جمهوری اسلامی - احتمالاً از اعضای تحریریه‌ی روزنامه‌ی کیهان - این نقد بر من نوشته شده، اما بعد متوجه شدم که این آقا اصلاً در ایران نیست و ظاهراً خود را جزئی از اپوزیسیون برانداز می‌داند! زمانی تعجبم بیش تر شد که متوجه شدم که جناب «بهمن ادیب» خود را «مارکسیست» (آن هم از نوع لنینیست اش) می‌داند!

ایشان در قسمت اول مقاله‌اش نوشته است:

این "تفکر" با سیاه‌تر دانستن نیروهای اسلامی در مقایسه با امپریالیزم، عملاً خواسته و یا ناخواسته به همان نتیجه‌ای می‌رسد که حککا رسید. یعنی "اسلام سیاسی" خطرناک‌تر - وحشی‌تر از آمریکا و اسرائیل مترقی و متمدن می‌باشد. لذا باید براساس تئوری "سناریو سفید و سیاه" حکمت ابتدا در همکاری با نیروی‌های متمدن و مترقی، نیروهای سیاه و وحشی اسلامی را نابود کرد تا بتوان در بستر یک جامعه‌ی مدنی "مبارزه‌ی طبقاتی" بین کار و سرمایه را به پیش برد. معنی دری آن، یعنی؛ مرده‌باد نیروهای سیاه اسلامی! زنده باد آمریکا و اسرائیل متمدن - مترقی - دموکرات! یعنی شعار مبارزه با "دو قطب تروریسم بین‌المللی" کشک است و فقط برای توجیه جنایات و غارتگری و همراهی با

نژادپرست‌ترین - متجاوزکارترین - فاشیستی مذهبی‌ترین دولت‌های امپریالیستی - صهیونیستی مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. و اگر اینجا و آنجا چهار تا فحش - بدوبیراه هم به آن‌ها حواله می‌شود، فقط برای خالی نبودن عریضه می‌باشد. چرا که جنایتگری و غارتگری هیولای جهانخوار آمریکا و غده‌ی سرطانی‌اش اسرائیل به قدری روشن و آشکار است که عدم استفاده از واژه‌هایی چون ؛ تروریست - اشغالگر - نژادپرست و... که دیگر بر هر کودک دبستانی آشکار و هویدا می‌باشد، جز رسوائی بیش‌تر و طرد شدن حامیان منافع آمریکائی - اسرائیلی از جنبش انقلابی معنی دیگری نخواهد داشت.

از آنجا که من وکیل مدافع پیروان منصور حکمت نیستم حملات آقای «ادیب» را برای حکمتیست‌ها forward می‌کنم، آن‌ها خودشان جواب بدهند. اما نمی‌دانم چه تشابهی میان من و پیروان حکمت یافته است؟ از دید «بهمن ادیب» یا باید از بنیادگرایان اسلامی همچون حزب‌الله و... دفاع کرد و یا فریاد «زنده باد آمریکا و اسرائیل متمدن - مترقی - دموکرات» سر داد. بنابر این ایشان از آنچه به پیروان منصور حکمت نسبت می‌دهد خود افراطی‌تر است. وی در ادامه‌ی مقاله سپس با چندین توضیح بیربط، از جمله اشاره به جنگ عراق به بیان مسائلی می‌پردازد که هیچ ربطی به موضوع ندارد.

در قسمت دوم مقاله ایشان می‌خوانیم:

صهیونیست‌های "دموکرات" و به غایت جنایتکاران ضد بشر به یک کشور مستقل حمله کرده - تمام زیربنای ساختاری یک کشور را با بمباران، موشک و توپ در هم کوبیده - هزاران تن را قتل عام نموده - بیش از یک میلیون را آواره

کرده و وقیحانه آن را "نابودی حزب الله" جلوه می دهند. مثنی بی خرد سیاسی نیز پیدا شده اند که این تبلیغات صهیونیست ها را تکرار می کنند. آن ها چنین تبلیغ می کنند که گویا "حزب الله" یک گروه تروریستی چندین نفره می باشد؛ همدست جمهوری اسلامی و سوریه است و به این علت باید از طرف اتحادیه‌ی امپریالیستی اروپا برچسب "تروریستی" بر آن حک شود، از سازمان ملل اخراج گردد و سرانجام مستوجب مرگ می باشند. در واقع این است جوهر کلام طرفداران ثئوری "دو قطب تروریسم بین‌المللی" که تلاش دارند تا قطب "اسلام سیاسی" را سیاه‌تر از قطب دیگر به افکار عمومی القاء کنند. و این همان برداشتی است که از مقاله‌ی آقای بهروز صفری تحت عنوان "وحشی‌ها دنیا را نابود می کنند" استنتاج می‌گردد.

در مورد پاراگراف بالا باید توضیح کوچکی بدهم. اول اینکه من نگفتم حزب الله یک گروه «چند نفره» است، دوم اینکه نخواستیم که از طرف اتحادیه اروپا تروریست شناخته شود، بلکه تنها پرسیده بودم که چه حقیقتی در پس پرده نهان است که این اتحادیه حزب الله را تروریست نمی‌داند؛ آن هم حزب‌اللهی که به خاطر مرگ زرقاوی تروریست مشهور عراق مراسم سوگواری برگزار می‌کند. جناب ادیب اما در اینجا از این مسأله که حزب الله همدست جمهوری اسلامی و سوریه است طفره می‌رود. شاید به آن علت که خجالت می‌کشد از گروهی دفاع کند که عامل دستی‌رژیمی است که (احتمالاً) نزدیک‌ترین رفقای خود ایشان را اعدام کرده است. به هر حال ایشان در خارج از کشور است و من در ایرانم و با نام واقعی خود فعالیت می‌کنم وگرنه بیش‌تر از این به جای ایشان شرمنده می‌شدم.

ایشان در مدح حزب الله چنین می گوید:

حزب الله لبنان نماینده‌ی نهضت مقاومت ملی است، صرف نظر از اینکه کسی از رهبری آن شاد باشد و یا بدش بیاید. بزرگ‌ترین قدرت سیاسی و نظامی در کشور مستقل لبنان و نماینده‌ی مردم لبنان است. به پرچمدار مبارزه‌ی ملی مردم لبنان تبدیل گشته است. آن‌ها نه تنها در شرایط حاضر مردم شیعه‌ی لبنان را که بیش از نصف جمعیت لبنان هستند نمایندگی می‌کنند، بلکه نماینده‌ی واقعی همه‌ی مردم لبنان هستند. آن‌ها دارای چندین وزیر در کابینه‌ی دولت لبنان می‌باشند و شرکت فعال در حکومت لبنان دارند. آن‌ها ضامن استقلال لبنان در قبال تجاوز امپریالیسم و صهیونیسم بوده و می‌باشند. حتی به اعتراف منابع امپریالیستی ۹۰ درصد مردم لبنان اعم از شیعه و سنی، مارونی و دروزی و... از نهضت مقاومت مردم لبنان در قبال تجاوز اسرائیل حمایت می‌کنند. در واقع باید " ناتوانی " دولت لبنان در قبال " حزب الله " را در پس این قدرت واقعی دید، و نه به سبک رسانه‌های امپریالیستی- صهیونیستی آن‌ها را " سازمان تروریست " خطاب نمود.

و پا را از این هم فراتر نهاده می‌نویسد:

این قدرت به قدری فراگیر است که اگر حزب الله لبنان اراده کند در یک لحظه صدها هزار مردم مسلح به خیابان‌ها ریخته و حمایت خویش را از آن‌ها اعلام می‌دارند. حزب الله لبنان در عین حال و در شرایط کنونی عامل مهم بازدارنده‌ی تجاوز گستاخانه‌ی امپریالیسم و صهیونیسم به سوریه و کشور ما ایران است [حزب الله را منجی ما می‌داند!!!]. چنین جریان بزرگ اجتماعی را همصدا با صهیونیست‌ها و امپریالیست‌ها یک "سازمان تروریستی" جلوه دادن تنها

ناشی از بی‌خبری نیست، بلکه ناشی از همراهی با صهیونیسم و امپریالیسم می‌باشد. ناشی از آن است که عده‌ای قصد دارند بدون توجه به سطح رشد ملت‌ها و مبارزات آن‌ها ملت‌های مسلمان را از داشتن رهبران مذهبی سیاسی که نوکر امپریالیسم و صهیونیسم نباشند محروم کنند تا موانع استقرار سرمایه‌ی جهانی را برچینند و تسلط بدون منازع دشمنان بشریت را بر منطقه استراتژیک خاورمیانه مستقر سازند.

نوشته‌ی «بهمن ادیب» در حد و اندازه‌ای نیست که قابل نقد باشد. هدف من صرفاً بررسی ماهیت برخی جریانات است که خود را «چپ» می‌نامند. تنها کافی است به برخی قسمت‌های نوشته‌ی آقای «ادیب» نگاهی بیندازید تا منظور مرا بهتر درک کنید:

براستی از چه موقع تا به حال قرار بوده است که کشتار مردم را به این بهانه که آن‌ها مسلمان هستند مورد حمایت قرار داد؟! مگر ممالک مسلمان حق زندگی ندارند؟! مگر مسلمانان "داخل آدم" نیستند؟! مگر می‌شود اعراب سعودی و یا مردم پاکستان و افغانستان و ایران را به "جرم" اینکه مسلمان هستند قتل عام نمود؟! مگر مسلمان‌کشی همان یهودی‌کشی نیست؟! جداً این غریزه حیوانی و فاشیستی و ضد بشری از کدام ایدئولوژی ناشی می‌شود؟!

نویسنده در برخی قسمت‌ها مشخصاً به نقد منصور حکمت رفته که من از آن بحث صرف نظر می‌کنم، چرا که خود منتقد سرسخت حکمت و حزبی که ایجاد کرده (هر دو شاخه اش هستم)، حزبی که علاوه بر هزاران مشکل ریز و درشت، مبارزه با امپریالیسم را نیز نتوانسته درک کند. به هر روی مخالفت من با حکما دلیل هم عقیدگی من با «بهمن ادیب» نمی‌شود، و بالعکس.

به نمونه‌ی دیگری از سبک انقاد کردن جناب «بهمن ادیب» نگاه کنید: عین همین صورت مسئله‌سازی غیر واقعی را آقای فواد شمس در مقاله "چپ و اسطوره‌های مرتجع ضدامپریالیست" به نوعی دیگر طرح کرده است. ایشان در این مقاله چنین می‌گوید:

"این چپ (منظورش حککا می‌باشد) آزادی اجتماعی و حقوق زنان و حقوق جهانی انسانی برایش مهم‌تر از آن است که به نام مقدس ضدیت با امپریالیسم صهیونیستی و آمریکائی زیر علم احزاب منتصب به آسمان (منظورش مارکسیست‌لنینیست‌های واقعی است که آنان را به درستی پیروان کمینترن می‌داند) سینه بزند! این چپ (منظورش حککا می‌باشد) خود را درون مدرنیته درون متن جامعه درون تفکرات مدرن و پیشرو (منظورش جامعه آمریکا و اسرائیلی است که منصور حکمت آنان را "دموکرات، مترقی، مدرن" نام گذاشت) می‌بیند و از درون آن برای تغییر و دگرگونی کیفی آن تلاش می‌کند!" (پایان نقل قول- تأکید و توضیحات داخل پرانتز از بهمین)

آقای ادیب هر کجا دلش خواسته منظور نویسنده اصلی را "روشن‌تر" کرده. آخر مرد حسابی هر که موافق تو نبود باید از حککا باشد؟ این برخورد با نوشته من و نوشته فواد شمس - که ایشان هم در ایران است - نشانه‌ی چیست؟ ماهیت آقای ادیب چیست که چشمانش را بسته، گوش‌هایش را گرفته و با صدای بلند و گوشخراش فقط مزخرفات کیهان را تکرار می‌کند؟

اگر نگاهی به دیگر نوشته‌های ایشان بیندازیم، بهتر با جریان فکری ایشان آشنا می‌شویم. به عنوان مثال وی در مقاله‌ای با عنوان «برای ترسکیست‌ها کعبه و بُتخانه بهانه است» به زعم خودش برای از اعتبار انداختن اندیشه‌های تروتسکی، به ویژه تنوری انقلاب مداوم، می‌نویسد:

تروتسکیست ها نمی خواهند درک کنند که بکارگیری تروتسکی در مقاطعه مشخص توسط لنین نه ناشی از درستی نظرات وی ، بلکه حاکی از درایت و کاردانی فوق العاده لنین بود که به خاطر جدی بودن در عمل ، به خاطر شهامت داشتن، به خاطر دفاع راستین از منافع زحمتکشان و بویژه پرولتاریا، قادر بود در بحرانی ترین شرایط از کوچک ترین قطرات مثبت نیروهای موجود استفاده کند. لنین استاد تاکتیک ها، حتی قادر بود از آب کره بگیرد [جل الخالق!].

بیچاره لنین که از او یک احمق واقعی درست می کنند تا چهره ی کریه استالین تطهیر گردد. یک رهبر انقلاب باید خیلی احمق باشد اگر چنانکه «بهمن ادیب» مدعی است:

بنابر این به کار گماردن تروتسکی در سمت های سخنوران و مسئول تهیه ی گزارش های مختلف (گزارشاتی که دقیقاً در کنترل حزب بود) در چهار کنگره ی جهانی بین الملل سوم و همچنین در سمت کمیسر امور خارجی، نه ناشی از جهالت و اپورتونیست بودن لنین و بلشویک ها بود آن طوری که شما در صدد القاء آنید. بلکه برعکس بیانگر درک واقعه گرایان لنین در بهره برداری از هر نیروی ولو اندک در جهت منافع نیروی رنج و کار، علیه ضربه زدن به کل دژ سرمایه جهانی بود.

ادیب و بزرگ ترهای ادیب برای توجیه نظریات بنجل خود چاره ای ندارند جز آنکه به برخی «احادیث» لنین درباره ی تروتسکی متوسل شوند، کل آثار او را تنها به منظور پیدا کردن یک فحش به تروتسکی جستجو کنند و آن را دلیلی بر اثبات حقانیت استالینیزم و توجیه فجایعی که برای خلق های تحت ستم جهان سوم به بار آورد نمایند. آنجا که آقای ادیب مجبور می شود وارد فاز تنوریک شود هم تیرش به سنگ می خورد زیرا «عدم امکان تحقق

سوسیالیسم در یک کشور» را معادل با «عدم امکان تحقق انقلاب سوسیالیستی در یک کشور» تصور می‌کند و از همین جا به برخورد تنوریک با تروتسکیست‌ها می‌پردازد (درست به همان سبکی که مقاله من را نقد کرده، ابتدا یک پیش‌فرض غلط را سریعاً می‌پذیرد سپس طی ده‌ها صفحه با حرف‌های معمولی کاغذ را سیاه می‌کند). مثلاً:

توجه داشته باشید تروتسکیست‌ها این حکم تاریخی - علمی لنین مبنی بر انجام انقلاب سوسیالیستی در کشور واحد را از آن لنین نمی‌دانند و به استالین نسبت می‌دهند. گرچه امر پیروزی سوسیالیسم و ساختمان آن در شوروی دامن استالین را گرفته است... در واقع دشمنی تروتسکیست‌ها با مائو و استالین تحت لوای مانوئلیسم و استالینیزم از همین جا ناشی می‌گردد. چرا که این دو رهبر بزرگ ادامه‌دهنده‌ی راه لنین بودند و با پیروی از اصول اساسی م - ل [مارکسیزم-لنینیزم] و ابتکارات خلاق خویش توانستند در عمل پوزه‌ی خونین و چرکین امپریالیست‌های درنده‌خوی را درهم بکوبند و برای چندمین بار حقانیت و درستی "تز" امکان انقلاب سوسیالیستی در کشور واحد را به اثبات رسانند.

این همه دست و پا زدن آقای بهمن ادیب برای بردن مبارزه‌ی کارگران در زیر بیرق حزب‌الله و زرقاوی و بنیادگرایی اسلامی بی‌دلیل نیست. به عقیده‌ی وی (و رهبرش "استالین کبیر") به جای مبارزه‌ی طبقاتی به رهبری طبقه‌ی کارگر و علیه بورژوازی و امپریالیسم، می‌بایست ابتدا به رهبری هر کسی (ولو اینکه بن لادن باشد) علیه امپریالیسم (در واقع کشور آمریکا نه امپریالیسم آمریکا) جنگید. حال اگر سلاح‌های حزب‌الله از سوی رژیم‌ی تأمین شود که به قیمت قتل عام هزاران چپ‌گرا در ایران هنوز به بقای خود ادامه

می‌دهد چه باک! بنیادگرایان اسلامی را در مبارزه‌اشان با آمریکا بر سر کسب امتیازات بیش‌تر همراهی می‌کنیم و هر کس هم در این «مرحله» سخن از مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر زد به عنوان عامل امپریالیسم و تروتسکیست لجن مال می‌کنیم. این است منطق آقای «بهمن ادیب» در برخورد با موضع من. سیاست خانمان برانداز حزب توده در ابتدای انقلاب ایران مگر جز همین تز آقای ادیب بود؟ مگر همان نیروهای به اصطلاح «ضدامپریالیست» که حزب توده زیر بیرقشان سینه می‌زد، خود به بورژوازی بزرگ ایران که خون جوانان و زحمتکشان این کشور را مکیدند تبدیل نشدند و مگر فاجعه‌ی ملی قتل عام ۱۳۶۷ را همین نیروهایی که زمانی «ضدامپریالیست» خوانده می‌شدند ایجاد نکردند؟

خواننده‌ی گرامی حتماً پیش از آنکه مواضع «بهمن ادیب» را برایش نشان داده باشم به ماهیت او پی برده است. معجون استالینیزم و مانوئیزم آنگاه که خود را به دروغ «مارکسیست-لنینیست» جا می‌زند و پشت سیاه‌ترین نیروهای ارتجاعی ای قرار می‌گیرد که خود بخشی از سرمایه‌داری جهانی‌اند - که در رقابت با بخشی دیگر جهان را به آشوب کشیده‌اند - باز هم به بهای به شکست کشاندن تمام انقلاب‌ها و مبارزات - نظیر آن چه در قرن بیستم کرد - آماده است تا از خون کارگران و زحمتکشان جهان سوم دره‌های پست و مرتجع نصرالله و شرکاء را پُر کند.

کارگران آگاه امروز فریب جدا کردن مبارزه ضدامپریالیستی از مبارزه‌ی ضدسرمایه‌داری - که ادیب خواستار به تعویق انداختن آن است - را نمی‌خورند. تجربه مبارزات قرن بیستم بر همگان روشن ساخته که نیرویی که خود را «ضدامپریالیست» معرفی می‌کند اما ضدسرمایه‌داری نیست، خود

بخشی از نظام جهانی سرمایه داریست که در رقابت با سایرین عقب افتاده و از مردم تحت ستم می خواهد برای رسیدن به مقاصد امپریالیستی خود مایه بگذارد.

بهروز صفری

۴ شهریور ۱۳۸۵

منبع: وبلاک چپ نو

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۵